

شهر بند کیوان

(نقد و تحلیل خجستگی و گجستگی اختران در شعر خاقانی)

نعیمه متوسلی^۱، سید جعفر حمیدی^۲، سید احمد حسینی کازرونی^۳



تاریخ دریافت: ۹۴/۰۷/۲۰

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۰/۱۶

چکیده

بعضی از پدیده‌های خلقت، در باورهای مردم جهان، جایگاه ویژه‌ای دارند و با زندگی و نگرش آن‌ها به هستی عجین شده‌اند؛ به طوری که آن‌ها را صاحب قدرت در تغییر سرنوشت و رقم زدن تقدیر خود می‌دانند. این نوع نگرش، به عناصر هستی، سبب شده که بعضی از آن‌ها را خجسته و برخی را گجسته و نامبارک به شمار آوردند. در نظر مردم، اختران، از جهت باور با تأثیرات سعادت و نحوستشان، بسیار مهم بودند و بسیاری از شعرا در شعرشان از این نوع نگرش بهره برده‌اند. خاقانی یکی از شاعرانی است که از حضور اختران در سخنش، بهره‌ی وافری برده و به همهی جنبه‌های احکام نجومی و اعتقاد به سعد و نحس افلاک و روشنان فلکی پرداخته است. در این پژوهش، پس از بیان مختصری در مورد شعر خاقانی و سبک خاص او، سیر اختران و خجستگی و گجستگی آن‌ها در اشعار این شاعر، مورد بررسی قرار گرفته و دیدگاه او نسبت به روشنان فلکی و تأثیر آن‌ها در سرنوشت آدمیان، تحلیل شده است.

کلید واژه‌ها: خجستگی و گجستگی، اختران، افلاک، خاقانی، شعر فارسی.

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر، ایران. (نویسنده‌ی مسئول و عهده دار مکاتبات).
n.motevaseli@yahoo.com

۲- استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر، ایران. JafarHamidi@yahoo.com

۳- استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر، ایران. sahkazerooni@yahoo.com

مقدمه

بگیر طره‌ی مه چهره‌ای و قصه مخوان که سعد و نحس، ز تأثیر زهره و زحل است
(حافظ، ۱۳۷۸: ۴۴)

مباحث مربوط به نجوم و ستاره شناسی و تأثیر ثوابت و سیارات در زندگی انسان، از دیرباز مورد توجه مردم جهان بوده و در فرهنگ ملل مختلف، جایگاه ویژه‌ای داشته است. پیشینه‌ی مباحث مربوط به ستاره شناسی و مسأله‌ی بروج، به یونان باستان و هیأت بطلمیوس و اندیشه‌های صابئین بر می‌گردد و از آن جا وارد علم ستاره شناسی اشکانی و ساسانی شده است. البته تأثیر نجوم بابلی و طالع بینی ساحران و جادوگران آن دیار را نیز نباید نادیده گرفت.

گذشتگان بر این باور بودند که دخالت ستارگان و آباء علوی (پدران برین)، بر سرنوشت انسان، امری محتوم است و هر گونه پیروزی و کامیابی یا شکست و نافرجامی، به دخالت این افلاک هفتگانه بستگی دارد. به همین سبب، هر کدام از آن‌ها را موکل روزی از روزهای هفته قرار می‌دادند و برای هر کدام، ویژگی یا کاری را در نظر گرفته بودند. عطارد یا تیر، دبیر فلک است و اختر دبیران و دیوانیان؛ زهره یا ناهید، خنیاگر فلک و اختر نوازندگان و شادخواران؛ مریخ یا بهرام، جنگاور خونریز فلک و اختر سربازان و جنگاوران است و با زحل یا کیوان، زوج نحس فلک را تشکیل می‌دهند.

در فرهنگ ایرانی، به تأثیر اندیشه‌های زروانی، میتراپی، زرتشتی و بابلی، به موارد زیادی از نگرش تأثیر افلاک بر زندگی افراد برمی‌خوریم. در تاریخ ادیان، آسمان صورت مثالی نظام عالم تصور می‌شود و آن را ناظر بر همه چیز و همه کس می‌دانند. صابئیان، به سبب ارتباطی که با بابلیان داشتند، تحت تأثیر نجوم بابلی بودند و برای حرکت سیارات و گردش افلاک، وظایف مهمی را قائل بودند و در واقع آنان را گردانندگان چرخ سرنوشت و تقدیر انسان‌ها می‌دانستند.

«در آیین مزدایی و زروانی نیز سیارات به جهت دنبال کردن مسیره‌های نامنظم و سرگردانی، غیرعادی و اهریمنی محسوب می‌شدند و ستارگان و ثوابت، نمایانگر نظم اهورایی بودند و خجسته به شمار می‌آمدند.» (ر.ک: صمدی، ۱۳۶۷: ۱۲۳)

گفته شد که در ادبیات زرتشتی، با دو دسته ستاره‌ی هرزمدی و اهریمنی روبرو هستیم. ستارگان ثابت یا اختران، هرزمدی و سیارات یا اباختران، اهریمنی هستند. البته تن اباختران را نیز خود هرزمد آفریده تا این موجودات اهریمنی از نظر انسان‌ها پنهان نمانند.

با توجه به تقدسی که نظم و ترتیب در اندیشه‌ی ایرانی داشته، سیارات، به جهت بی‌نظمی در حرکتشان، اهریمنی بودند و ایرانیان آن‌ها را هرزه می‌خواندند. اما جالب اینجاست که همه‌ی این اباختران، نام‌های ایزدی دارند.

دلیل این که اباختران ایرانی را با نام‌های ایزدی خطاب می‌کردند، تأثیرپذیری از نجوم و گاه‌شماری بابلی است زیرا در اعتقاد بابلیان، سیارات خدایان هستند و نام‌های ایزدی دارند. به همین سبب، از دوره‌ی هخامنشیان به بعد، می‌توان تلفیقی تازه میان اندیشه‌های نجومی بابلی و دانش دینی ایرانی مشاهده کرد؛ به این صورت که اهریمنی بودن سیارات، بر اساس اندیشه‌ی ایرانی و نام‌های آن‌ها، بر اساس باورهای بابلی است.

ابوریحان بیرونی در کتاب «التفهیم لاوائل صناعه‌ی التنجیم» درباره‌ی سعد و نحس افلاک می‌نویسد: «زحل و مریخ نحسند علی کل حال؛ زحل نحس بزرگ و مریخ نحس کوچک. مشتری و زهره سعدند. مشتری سعد بزرگ و زهره سعد خرد. مشتری برابر زحل است و برگشادن بندهای او از منحست. زهره برابر مریخ اندر؛ و آفتاب هم سعد است و هم نحس. چون از دور بنگرد، سعد باشد. نزدیک به هم که بود نحس است. عطارد با سعود، سعد است و با نحوس، نحس. دست با آن ستاره دارد که با

وی است و چون تنها باشد به سعادت گرایسته تر و نزدیک تر است. قمر به ذات خویش سعد است و نهادش از ستارگان زود همی گردد از جهت زودی در حرکتش.» (بیرونی، ۱۳۵۸: ۳۵۶)

اعتقاد به تأثیر افلاک در سرنوشت انسان و نیروی بخت و اقبال و خجستگی و گجستگی طالع افراد، در ادبیات فارسی نیز تأثیرات مستقیمی به جای گذاشته است. شاعران بزرگ عرصه‌ی ادب فارسی، به طریق کاوش در احوال ستارگان، به طالع بینی افراد و گفتن از راز سپهر می‌پرداختند.

در اشعار خاقانی، به عنوان یکی از امهات شعر فارسی، می‌توانیم توجه به تأثیر کواکب در طالع و سرنوشت افراد و باورهای مرتبط با آن‌ها را ببینیم که در دنباله، شمه‌ای از اهم موارد، ذکر می‌شود.

دنیای شعر خاقانی

خاقانی شاعری است که با توجه به نبوغش در سرودن قصاید طولانی و سرشار از ترکیبات و اصطلاحات تازه، می‌توان بی‌تردید او را دارای سبکی شخصی و مکتبی خاص و بدیع و ابتکاری دانست. هر چند در آغاز، پیرو سبک شاعرانی چون عنصری و سنائی بود، اما به تدریج سبک خاص خودش را ایجاد کرد که بعدها آیندگان، دنباله رو او شدند. «خاقانی مشکل‌گوترین شاعر زبان فارسی است و شاخصیتی هم که دارد از این بابت است. فردی بوده است بسیار زبردست در لغت و ترکیب بندی کلمات و آگاه بر تاریخ و اساطیر. یک ذخیره‌ی سرشار ذهنی داشته و آن را با ولعی تمام در قصیده‌های بلند و مطمئن و پیچیده فرو می‌ریزد. بدان گونه که دیوان خود را به صورت یک دایره المعارف بزرگ توصیف و تصویر در آورده است. او حرف خود را به سبک خود می‌زند و خواننده را به سفری دراز به دنبال شکار معنی می‌فرستد.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۳: ۸۰ و ۷۹)

قصاید خاقانی، صلابت، فخامت و استواری ویژه‌ای دارد و علاوه بر این، مشحون از صنایع بدیعی و آرایه‌های لفظی و معنوی به ویژه ایهام و تناسب است. غالب اشعار او، دشوار و نیازمند شرح و تفسیر است. البته این سخن به این معنی نیست که خاقانی شعر ساده و روان نداشته باشد. برخی از اشعارش - بیشتر، غزلیات - که در سرودن آن‌ها پیرو سبک سنائی بوده، لطیف و روان و یکدست هستند. خاقانی نسبت به شاعران معاصرش، هجو و هزل کمتری دارد.

«توانایی او در استخدام معانی و ابتکار مضامین، از هر قصیده‌ی او پدید است... آن معانی و مضامین که قدما از نظم کردن آن، به واسطه‌ی وجود زمینه‌های روشن تر، تن زده یا بر آن ظفر نیافته بودند، به نظم آورد و در عرصه‌ی شاعری، روش و سبک جدید به ظهور آورد که مدت‌ها سرمشق گویندگان پارسی به شمار می‌رفت.» (فروزان فر، ۱۳۸۰: ۶۱۴)

توصیفات خاقانی، بسیار دقیق و موشکافانه است. با دقت نظر و حساسیت خاصی، واژه‌ها را انتخاب می‌کند و صحنه‌ها را به تصویر می‌کشد. در شعر خاقانی، صبح و صبح‌وحی، طلوع خورشید، فصل‌ها و رسوم مربوط به بزم‌های هر کدام، به زیبایی توصیف و در واقع، نگارگری شده‌اند. خاقانی برای به رخ کشیدن ذوق وقاد و قریحه‌ی نقاد خود، علاقه‌ی زیادی به انتخاب ردیف‌های طولانی و مشکل، دارد. «التزام ردیف‌های مشکل و تصریح در قصائد بلند و طولانی با حفظ صحت و تناسب معانی، که برای کمتر کس از شعرا بدان پایه از حسن و متانت میسر گردیده هم دلیل توانایی طبع فیاض او تواند بود.» (فروزان فر، ۱۳۸۰: ۶۱۴)

خاقانی، اطلاعات وسیعی در مورد دین مسیحیت، علم نجوم، طب و داروشناسی، باورهای عامیانه و انواع بازی‌ها، به ویژه نرد و شطرنج دارد و در لابلای اشعارش، همه‌ی اطلاعات و دانسته‌های خود را به مخاطب عرضه می‌کند.

«خاقانی یکی از مشاهیر ادبای عصر خود بوده و از قرار معلوم، در اکثر فنون معموله‌ی آن زمان و بالخصوص در علم حکمت و احکام نجوم، بصیرت کاملی داشته، لذا کلمات زیادی از آن علوم، داخل اشعار وی گردیده و مبلغی از اسامی نغمه و الحان و آلت طرب و العوبه و نرد و شطرنج و غیره نیز در قصاید وی ذکر شده است.» (تربیت، ۱۳۸۷: ۲۵) اما با همه‌ی این فخامت و درشتی و استواری در کلام، خاقانی، به گفته‌ی خودش، دلشکسته و رنج‌دیده است:

«شکسته دل تر از آن ساغر بلورینم که در میانه‌ی خارا کنی ز دست رها»
(خاقانی، ۱۳۷۹: ۲۲)

و این یکی از زیباترین تصویرسازی‌های اوست.

اختران و اباختران در اشعار خاقانی

خاقانی، یکی از مشکل‌گوترین شاعران زبان پارسی و نخلبند شاعران است. در بسیاری از علوم زمانه‌ی خود، تبحر و چیرگی داشته و استعداد و قدرت خود را به رشته‌ی نظم کشیده است. یکی از عرصه‌هایی که خاقانی در آن به خوبی جولان داده و بسیاری از شاعران را با او یارای مقابله و رقابت نیست، عرصه‌ی نجوم و به کارگیری اصطلاحات نجومی و ستاره‌شناسی است.

خاقانی بین ثری تا ثریا، پلی از جنس شعر ایجاد کرده و با ابیات زیبای خود، این مسیر دست نیافتنی را طی می‌کند. بسامد واژگان مرتبط با افلاک، ستارگان، صور فلکی، سعد و نحس سیارات و ثوابت، طالع بینی و ... در شعر او بسیار بالاست؛ به حدی که درجه‌ی سختی و مشکل بودن شعر او را بسیار بالا برده و ابیات زیادی از شعرها و به خصوص قصایدش را بدون شرح و تفسیر و دانستن اصطلاحات نجومی، نمی‌توان گره گشود. «روشنان فلکی و جایگاه آن‌ها، برای هر شاعر ژرف‌نگری،

در مواردی نیز به نجوم قدیم توجه کرده و آسمان و افلاک را مدبران امور عالم کون و مکان می‌داند و مسئولیت همه‌ی حوادث عالم طبیعت را بر دوش افلاک می‌اندازد و معتقد است که سعادت و نحوست آن‌ها دامنگیر انسان هاست و خجستگی و گجستگی امور در زندگی آدمی، از اجرام آسمانی و روشنای فلکی صادر می‌شود:

«زیرکان که اسرار جان دانسته‌اند علم جزوی ز آسمان دانسته اند»
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۴۷۹)

«از آسمان بیافتمی هر سعادتی گر زین نحوس خانه‌ی شروان بجستمی»
(همان، ۸۰۱)

در عقاید کهن ایرانی، ستارگان یا ثوابت را اختر و هرمزدی؛ و سیارات را اباختر و اهریمنی می‌دانستند. اما در ادبیات فارسی، اختر به طور عمده، به معنی هر دو به کار رفته و بر هر دو دلالت می‌کند. در شعر خاقانی نیز، اختر، غالباً به معنی کوكب است و شاعر با استفاده از آن و گاهی نیز با الفاظ انجم، نجم، نجوم، ستاره و دیگر مترادفات آن‌ها، مضامین و تصویرهای زیبایی خلق کرده است.

اولین کوكبی که در شعر خاقانی به زیبایی و به گونه‌های مختلف و متفاوت متجلی شده، قمر یا ماه است. خاقانی در شعرهایش و به خصوص در تجدید مطلع‌ها، از ماه نو، تصویرهای زیبایی ساخته و پرداخته است:

«دوش چون خورشید را مصروع خاور ساختند ماه نو را چون حمایل جفت پیکر ساختند»
(همان، ۱۱۲)

«ماه نو ابروی زال زر و شب رنگ خضاب خوش خضابی از پی ابروی زر آمیخته اند»
(همان، ۱۱۸)

خاقانی، یکی از شاعرانی است که باورهای عامیانه را به خوبی در شعرهای خود جای داده و توانسته با آن‌ها مضمون سازی کند. یکی از مقوله‌هایی که همواره در

زندگی مردم و در باورسازی‌ها نقش داشته، مسأله‌ی سعد و نحس ستارگان و نقش آن‌ها در سرنوشت انسان‌ها بوده است. خاقانی این تأثیرات را از فرهنگ عامیانه گرفته و به خوبی در شعر خود، گنجانده و در واقع شعر او را می‌توان به مثابه یک دائره‌المعارف بزرگ عامیانه و حتی علمی به شمار می‌آورد.

عامه‌ی مردم، عقیده داشتند که دیدن هلال ماه، بیماران آشفته حال را پریشان تر می‌کند. این باور در شعر خاقانی، در صورت‌های مختلف جلوه کرده است:

«منمای مرا جمال از یِراک دیوانه هلال برنتابد»
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۶۰۳)

«دل دیوانه بشیید هر ماه چون نظر سوی هلالش برسد»
(همان، ۵۹۸)

کتان از تأثیر نور ماه، فرسوده می‌شود:

«از ماه درفش تو مه چرخ سوزان چو ز مه کتان بینم»
(همان، ۲۷۱)

میوه‌ها از تابش نور ماه، رشد می‌کنند و رنگ آن‌ها و نیز گل‌ها، به نور ماه بستگی دارد:
«شاخ چو مریم از صفت عیسی شش مه به بر کرده بسان مریمش نفخه‌ی روح شوهری
عیسی خرد را کند تابش ماه دایگی مریم عور را کند برگ درخت معجری»
(همان، ۴۲۹)

«داد به هر یک چمن خلعتی از زرد و سرخ خلعه نوردهش صبا، رنگرزش ماهتاب»
(همان، ۴۲)

با دیدن نور ماه، سگ عوعو می‌کند:

«خصم سگ دل ز حسد نالد و چون جبهت ماه نور بی صرفه دهد وه عواشنوند»
(همان، ۱۰۴)

این مقدار اندکی از باورهای عامیانه در مورد حضور ماه در زندگی مردم و بازتاب آن در شعر خاقانی بود. اما مقوله‌ی اصلی، بازتاب نقش ماه و دیگر سیارات و ترکیب آن‌ها با هم، در پیش بینی سرنوشت انسان‌هاست. زیرا «علم احکام نجوم، طریقه‌ای مبتنی بر پیشگویی بر پایه‌ی نظریه‌ی تأثیر ستارگان و افلاک در کار و سرنوشت آدمی است.» (اخوان الصفا، ۱۴۰۵، ج ۱: ۱۱۴)

برترین جایگاه را در احکام نجوم، به سیاره‌ی قمر می‌دهند زیرا همه‌ی سیارات دیگر، وقتی در صورتی خاص با ماه قرار بگیرند، دارای احکامی خاص و متفاوت هستند. یعنی حتی سیارات سعد و نحس مطلق نیز، سعادت و نحوست خود را از دست می‌دهند و خنثی می‌شوند یا عکس، عمل می‌کنند.

«اخترشناسان معتقد به احکام نجوم، برای سیارات هفتگانه، در برج‌های دوازده گانه، جایگاه‌های قوت و توان و ضعف قائل بودند و بر این باور بودند که هر کویبی در خانه‌ی خود، از غایت قوت و توان برخوردار است.» (مختاری، ۱۳۴۱: ۱۴) خاقانی این اعتقاد را دست آویز قرار داده و با اشاره به تنها خانه‌ی قمر، نحوست زحل را تبیین کرده است. زحل با همه‌ی نحوستش، در منطقه البروج دو خانه دارد:

«ماه در هفت فلک خانه یکی دارد و بس زحل نحس زمن راست به یک جا دو سرای»
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۹۳۷)

خاقانی علاوه بر این‌ها، از اصطلاحات بسیار مشکل دیگری از علم نجوم در اشعارش بهره برده که هر کدام نیاز به شرح و تفسیر بسیاری دارند؛ از قبیل: اتصال و انصراف، قران، مقابله، تثلیث، تربیع و تسدیس. اتصال، پیوستن و نظر کواکب به یکدیگر است و انصراف، بازگشتن آن‌ها. با اتصال کواکب، رخدادهای سعد و نحس در پیش روست و با انصراف اختر، تأثیر بد و نیک نیز منتفی می‌شود:

«اتصال نجوم خاطرات او فیض طبع مرا نویدگر است»
(همان، ۸۶)

«او خود نپذیرد دل و مالم اما اختر به گذشتن است، فالی زده ام»
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۷۲۸)

این اتصال و انصراف، خود به پنج صورت قران، مقابله، تثلیث، تربیع و تسدیس تقسیم می‌شود. قران ماه و خورشید را اجتماع، و اتصال خورشید به مریخ و مشتری و زحل را احتراق می‌گویند. در مقابله، دشمنی تمام، مد نظر است و فاصله‌ی دو سیاره، صد و هشتاد درجه یا شش برج است. در تثلیث، فاصله‌ی دو کوکب، صد و بیست درجه و به اندازه‌ی چهار یا هشت برج است و بر دوستی تمام، دلالت دارد. اتصال نظر تربیع، به فاصله‌ی نود یا دویست و هفتاد درجه‌ای دو کوکب و به اندازه‌ی سه یا نه برج، دلالت دارد و در آن کراهت دوستی است؛ و تسدیس، ناظر بر فاصله‌ی شصت یا سیصد درجه و دو یا ده برج بین دو کوکب است و بر نیمه دوستی دلالت دارد.

خاقانی، همه‌ی این موارد را با علم و احاطه‌ی کامل، در شعر خود آورده و از همه‌ی توانایی‌ها و قابلیت‌های آن‌ها در بیان خجستگی و گجستگی رخدادها استفاده کرده است. به عنوان مثال:

«به تثلیث بروج و ماه و انجم به تربیع و به تسدیس ثلاثا
که بعد دیدن بیت المقدس مرا فرمان بخواه از شاه دنیا
ز خط استوا و خط محور فلک را تا صلیب آید هویدا
ز تثلیثی کجا سعد فلک راست به تربیع صلیب باد پروا»
(همان، ۲۸)

در بیت زیر که در مدح وحیدالدین پسر عموی سروده است، او را رها شده از سعد

نحس چرخ و تثلیث برجیس (مشتری) و تربیع زحل می‌داند:

به یک دم بازرس از چرخ و ننگ سعد و نحسش هم

که این تثلیث برجیس است و آن تربیع کیوانی

(همان، ۴۱۵)

در نجوم و طبق نظر منجمان احکامی، به غیر از ماه که در حالات مختلف و با هر کدام از سیارات، تأثیرات متفاوتی ایجاد می‌کند، چهار سیاره، در سرنوشت انسان‌ها تأثیرات خجسته و گجسته دارند که آن‌ها را سعد و نحس می‌نامند. مشتری، برجیس یا اورمزد، که آن را سعداکبر می‌گویند. زهره، ناهید یا بیدخت و ونوس که آن را سعد اصغر می‌نامند. زحل یا کیوان که نحس اکبر است و مریخ یا بهرام و مارس که آن را نحس اصغر می‌گویند.

منجمان احکامی، برای این سیارات هفتگانه، طبیعت‌های «سرد و خشک»، «گرم و خشک افراط»، «سرد و تر» و «گرم و تر به اعتدال» را در نظر می‌گرفتند. طبیعت زحل، سرد و خشک مفرط و مریخ، گرم و خشک مفرط است. مشتری طبیعت گرم و تر معتدل و زهره طبیعت سرد و تر معتدل دارند. طبیعت‌های مفرط، نحس و معتدل، سعد بودند. از نظر منجمان قدیم، اگر خورشید، از دور بنگرد، سعد است اما اگر از نزدیک نظر کند، نحس است و دیگر سیارات نیز بستگی به نزدیکی و ارتباطشان با سیارات سعود و نحوس دارد. خاقانی از این باورها در شعرش نهایت استفاده را کرده و با سعد اکبر و اصغر، همواره برای ممدوحانش تصویرسازی و مضمون پردازی کرده است:

شعر من خالی است نامش سعداکبر گیر از آنک راوی من در ثنات از سعد اصغر ساختند

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۱۱۵)

در بیتی، اخلاق ممدوحش را در کنار زهره و مشتری، سعد سوم می‌داند:

دل اوثنانی خورشید فلک دانم و باز خلق او ثالث سعدان به خراسان یابم

(همان، ۲۲۹)

در جایی دیگر، از نظر تثلیث سعد فلک یعنی مشتری، برای ممدوحش، نیرو و توان و دوستی را طلب می‌کند:

ز تثلیتی کجا سعد فلک راست به تربیع صلیبت باد پروا
(همان، ۲۸)

و در بیت زیر، دست فلک، سعد اصغر، یعنی زهره را بر سر همسر خاقان نثار کرده است:
جفت خاقان اکبر آنک فلک بر سرش سعد اصغر افشانده است
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۸۲)

در بحث نحوست و گجستگی سیارات، در شعر خاقانی، مریخ سهم بیشتری دارد. به عنوان مثال زاهدان جاه طلب را با نحوست درونشان، مانند مریخ، توصیف می‌کند:
بر زمین زن محبت این زاهدان جاه جوی مشتری صورت ولی مریخ سیرت در نهران
(همان، ۳۲۷)

در این بیت، تضاد بین ظاهر زیبا و سیرت زشت زاهدان را در تقابل بین خجستگی و گجستگی مشتری و مریخ نشان داده است.

قطب دارم بر سر یک نقطه دارد چار میخ این دو مریخ ذنب فعل زحل سیمای من
(همان، ۳۲۱)

در این بیت، غل و زنجیر آهنی سیاه رنگی را که بر پایش بسته شده، در نحوست و سیاهی به مریخ و زحل منسوب می‌کند که هم به جنس سیاره مریخ توجه دارد و هم به رنگ زحل و نحوست آن دو؛ و این اوج هنر شاعری خاقانی است.

در بیت زیر، صفت «مریخ فعل» را برای شمشیر ممدوح به کار برده که نحوست آن دامنگیر دشمنان می‌شود و آن‌ها را هلاک می‌کند:

چتر تو خورشید فر، تیغ تو مریخ فعل علم تو برجیس حکم، حلم تو کیوان شیم
(همان، ۲۶۴)

مورد بعد، پرداختن به قران کواکب است. با توجه به این که قران دو کوکب، قدرت آن‌ها را دو چندان می‌کند، قطعاً قران نحسین نیز نحوست آن‌ها را دو برابر خواهد کرد و خاقانی با قدرت تمام، از این ویژگی در شعرش استفاده کرده است:

آتشی کز هوا آب سر تیغ او گرد برآرد به حکم گاه و وبال قران
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۳۵۱)

در این بیت، خاقانی، به وبال و قران مریخ و زحل اشاره می‌کند و می‌گوید که قران این دو کوکب، نحس‌ترین صورت ممکن است.

بعد از مریخ، فلک مشتری قرار گرفته که علاوه بر همه‌ی ویژگی‌های منحصر به فردی که دارد، به سبب نسبت دادن سعد عظمی به آن، در میان دیگر روشنان فلکی، جایگاه ویژه‌ای دارد. خاقانی این موضوع را دست‌مایه‌ی ساختن تصویرهای زیبا و خوشایندی کرده و با استفاده از آن و نیز رنگ زیبای سیاره‌ی مشتری، مضمون پردازهای کم نظیری را ارائه کرده است:

ششم عروس فلک را امید دامادی ز بخت بالغ بیدار خوب دیده اوست
(همان، ۸۲۳)

ای رخ نورپاش تو پیشه گرفته دلبری رونق آفتاب شد از آن رخ همچو مشتری
(همان، ۶۹۲)

خاقانی با اشتیاق تمام، لحظات عمر خود را صرف حساب آمدن سعادت مشتری و رفتن نحوست مریخ و زحل کرده و اندکی بعد دیده که کمند عمر از کف داده است: به سعد و نحسی که این آید، آن دگر برود گذشت مدتی و خاطر من گرانبار است
(همان، ۸۴۲)

در اشعارش، همواره سعادت سعد اکبر فلک به نوعی نمودار است و این یکی از تصویرهای رایج شعر اوست:

از نشاط آستین بوس امیرالمومنین سعداکبر بین مرا گوی گریبان آمده
(همان، ۳۷۳)

بر ولی و خصمش از برجیس و از کیوان نثار سعد و نحسی کآن دو علوی از قران افشاندند
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۱۱۱)

و اما زحل، به عنوان دورترین اختران از زمین و نحس اکبر، در شعر خاقانی، همواره مظهر نحوست و گجستگی نیست. گاهی نیز به سبب جایگاه بلند و رفیعی که در آسمان دارد، دست‌آویزی برای ایجاد و خلق اغراق‌ها و غلوهای شاعرانه و مبالغه‌های مدحی است.

بارها نعل اسب ممدوح خاقانی، بر فرق زحل سائیده می‌شود و جفتک مرکب او، رگ حیات سیاره را قطع می‌کند. گاهی سریر ممدوح، تاج کیوان است و گاهی زحل در آتش تیر ممدوح می‌سوزد. همه‌ی این اغراق‌های شاعرانه، نشأت گرفته از بلندی جایگاه آسمانی این سیاره است. زیرا در ادبیات کهن فارسی، زحل، علاوه بر گجستگی، رمز دوری و بلندی مکان و پایگاه نیز هست:

تاج کیوان است نعل اسب آن تاج کیان کز سخا دست و دلش دریا و کان افشاندند
(همان، ۱۰۹)

دل‌دل مشتری پی اش جفته زد اندر آسمان اه دل و دل کنان زحل گفت: قطعت ابهری
(همان، ۴۲۳)

تیرش زحل بسوزد کز کام حوت گردون بر قبضه‌ی کمانش، دندان تازه بینی
(همان، ۴۳۳)

وظیفه و خویشکاری اصلی زحل که ایجاد تأثیر نحس و گجسته در زندگی اشخاص - البته به زعم قدما- بوده، در شعر خاقانی، نمود بسیار جالبی پیدا کرده است. خاقانی به سبب آشنایی و تسلط و اشراف کاملی که بر نجوم و احکام آن دارد،

به راحتی توانسته از همهی ابزار و جوانب آن در شعرش استفاده کند. به عنوان مثال با آرایه‌ی لف و نشر مرتب، در بیت زیر، برای ولی ممدوحش آرزومند نثار است و همزمان، برای دشمن ممدوح، آرزوی نزول نحسی را دارد:

بر ولی و خصمش از برجیس و از کیوان نثار سعد و نحسی کآن دو علوی از قران افشاندند
(همان، ۱۱۱)

خاقانی از نحوست زحل و مضامین مربوط به آن، در ذم دشمنان بهره برده و گاهی آن‌ها را به سخره گرفته است. مثلاً با استهزاء، نحوست زحل را برای دشمن، سعادت و خجستگی پنداشته و معتقد است که برای او، بهتر از این نمی‌شد!

بر چرخ هفتمین شدم از جور روزگار یک همنشین سعد چو کیوان نیافتم
(خاقانی، ۱۳۶۸:۷۸۵)

در بیت زیر، خاقانی، با یک حرکت متفاوت و نگرشی دیرگونه ظاهر می‌شود و به مردم زمانه، سخت می‌تازد. در این بیت، شاعر، لکه‌ی ننگ نحوست را از دامن زحل پاک کرده و آن را به مردم روزگار نسبت می‌دهد:

از شما نحس می‌شوند این قوم تهمت نحس بر زحل مزیند
(همان، ۱۷۳)

و اما در آخرین شاهد، بخت ممدوح خاقانی، از شدت سعادت، نحسین فلک را نیز سعادت و خجستگی بخشیده و این ادعا، اوج غلو شاعرانه است:

تا سعادت بخش انجم بخت اوست حال نحسین را مبدل کرده اند
(همان، ۵۱۷)

نتیجه گیری

فرجام سخن این که، خاقانی به سبب آشنایی بسیارش با علوم مختلف و به ویژه علم نجوم، در اشعارش، بهره‌ی بسیاری از دانش‌های زمان برده و بالطبع، علم نجوم و نگرش سعد و نحس نسبت به افلاک نیز در شعر وی جایگاه ویژه‌ای دارند و شاید به جرأت بتوان گفت بیشترین میزان استفاده از این مقوله را، می‌توانیم در شعر خاقانی ببینیم.

سخن سرای شروان، با اشراف کامل بر نگرش عوام و خواص، نسبت به سعد و نحس اختران، از آن‌ها در شعر خویش استفاده کرده و برای ممدوحان، طلب سعادت و خجستگی، و برای دشمنان، شر و گجستگی و بدی را امید داشته است. با غور در اشعار این شاعر بزرگ، می‌توان دریافت که ارزش و اهمیت علم نجوم و احکام مربوط به طالع بینی و تشخیص سعد و نحس اختران، در نزد او از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و اهم توجه خود را به آن معطوف داشته است.

